Journal Future Studies of the Islamic Revolution

3

Vol. 7
Autumn 2026

Research Paper

Receive:
16 December 2025
Revised:
01 June 2026
Accepted:
09 September 2026
Published:
23 September 2026
P.P: 11-32

ISSN: 2008-3564
E-ISSN: 2645-5285

Problem-Centered Thinking in Futures Studies in Iran: A Conceptual, Comparative, and Strategic Approach

Abdurrahim Pedram*[1]

Abstract

Objective: This article aims to reconsider the role of the "problem" in futures studies in Iran and to critically assess prevailing approaches to defining, understanding, and framing problems. It argues that the concept of a problem is not merely an entry point for future analysis, but a foundational element in shaping imagination, agency, and openness toward the future.

Methodology: This is a conceptual-analytical study that employs document analysis and theoretical comparison. The article develops a fourfold typology of problem orientations—instrumental, technological, institutional, and discursive—and examines them through comparative critique.

Findings: The study reveals that instrumental and institutional approaches reduce problems to predefined external data, turning futures studies into a tool for reinforcing the status quo. In contrast, discursive and interpretive perspectives reconstruct futures studies as a space for redefining horizons, enabling social imagination, and transforming meaning.

Conclusion: Reframing the concept of a problem is essential for enhancing the quality of futures studies in Iran. Only through problem-conscious inquiry can futures thinking evolve into a creative, multi-layered, culturally embedded, and participatory field, one that transcends the limits of technical analysis and formal decision-making.

Keywords: Problem Definition, Typology of Approaches, Discursive Analysis, Policy making.

1. Corresponding Author: Associate Professor, Department of Futures Studies, Supreme National Defense University, Tehran, Iran.. Email: Abdurrahim.perdram@gmail.com

Cite this Paper: Pedram, A (2026). Problem-Centered Thinking in Futures Studies in Iran: A Conceptual, Comparative, and Strategic Approach. *Future Studies of the Islamic Revolution*, *3*(7), 11-32. Doi: https://doi.org/10.47176/fsir.2026.1326

Publisher: Imam Hussein University

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights

This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License(CC BY 4.0)

نشریه علمی آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی

مسئله‌اندیشی در آینده‌پژوهی کشور: رویکردی مفهومی، تطبیقی و راهبردی

عبدالرحیم پدرام*[1]

۳
دوره هفتم
پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱
صص: ۳۲-۱۱

شاپا چاپی: ۴۵۲۸-۲۰۰۸
الکترونیکی: ۲۶۴۵-۵۰۷۲

چکیده

هدف: بازاندیشی در جایگاه مفهوم «مسئله» در آینده‌پژوهی کشور و نقد رویکردهای رایج در تعریف، فهم و صورت‌بندی مسئله است. مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که مسئله نه‌فقط نقطه آغاز تحلیل آینده، بلکه رکن بنیادین در تخیل، کنش‌مندی و گشودگی نسبت به آینده است.

روش: پژوهش حاضر از نوع نظری - تحلیلی است و با استفاده از روش مطالعه اسنادی و تحلیل مفهومی، ابتدا گونه‌شناسی چهارگانه‌ای از رویکردها به مسئله (ابزاری، فناورانه، نهادی، گفتمانی) ارائه کرده، سپس با رویکرد تطبیقی این تلقی‌ها را بررسی و نقد می‌کند.

یافته‌ها: رویکردهای ابزاری و نهادی، مسئله را به داده‌ای بیرونی و از پیش‌تعریف‌شده تقلیل می‌دهند و در نتیجه، آینده‌پژوهی را به ابزاری در خدمت تثبیت وضع موجود فرو می‌کاهند. در مقابل، رویکرد گفتمانی و تفسیری به مسئله، آینده‌پژوهی را به میدانی برای بازسازی افق‌ها، تخیل اجتماعی و تحول معنا بدل می‌کند.

نتیجه‌گیری: بازتعریف مسئله، شرط ضروری برای ارتقای کیفیت آینده‌پژوهی در ایران است. تنها از مسیر مسئله‌اندیشی است که می‌توان آینده‌پژوهی را به دانشی خلاق، چندلایه، فرهنگی و مشارکتی تبدیل کرد و آن را از مرزهای تحلیل‌های تکنیکی و تصمیم‌سازی رسمی فراتر برد.

کلیدواژه‌ها: تعریف مسئله، گونه‌شناسی رویکردها، تحلیل گفتمانی، سیاست‌گذاری.

۱. نویسنده مسئول: دانشیار، گروه آینده‌پژوهی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران.

Email: Abdurrahim.perdram@gmail.com

استناد: پدرام، عبدالرحیم (۱۴۰۵). مسئله‌اندیشی در آینده‌پژوهی کشور: رویکردی مفهومی، تطبیقی و راهبردی، **نشریه علمی آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی**، ۳(۷)، ۳۲-۱۱.
Doi: https://doi.org/10.47176/fsir.2026.1326

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین(ع)

© نویسنده(گان) حق تکثیر و کلیه حقوق انتشار را برای خود محفوظ می‌دارند.

این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی(Creative Commons License- CC BY)در دسترس شما قرار گرفته است.

OPEN ACCESS

مقدمه و بیان مسئله

در قرن بیستم، بازنمایی آینده عمدتاً در چارچوب پیش‌بینی‌های آماری، روندهای اقتصادی و فناوری‌های قابل اندازه‌گیری صورت می‌گرفت. اما از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، گرایش‌های جدیدی در تفکر درباره آینده پدیدار شد که بر وجوه انسانی، ارزشی و تفسیری آینده تأکید می‌کرد. در این رویکردها، آینده نه ضرورتی محتوم و نه داده‌ای پیش‌ساخته تلقی می‌شود، بلکه عرصه‌ای برای «کنش تفسیری» انسان‌هاست؛ ساحتی که معنا و شکل خود را از ارزش‌ها، دغدغه‌ها، مسائل و روایت‌های اجتماعی می‌گیرد (بل، ۱۳۹۱: ۵۰).

میلر نیز در تحلیل خود از آینده، بر ساخته‌شدن ذهنی و چندلایه بودن آن تأکید دارد. او آینده را فرایندی در حال تکوین و بازآفرینی می‌داند که در هر لحظه، با توجه به بافت‌های فرهنگی و اجتماعی جدید، بازتعریف می‌شود. این بازآفرینی، برخاسته از مواجهه انسان با مسئله‌ها، انتخاب‌ها و خواسته‌های عینی و ذهنی اوست (میلر، ۱۳۹۸: ۳۵).

دَن و رِیبی در اثر خود، با بهره‌گیری از مفهوم «طراحی خیالی»، آینده را نه به‌مثابه تداوم روندهای موجود، بلکه به‌مثابه فضایی برای خلق امکان‌های بدیل و تخیل اجتماعی معرفی می‌کنند. آنان تأکید دارند که آینده تنها زمانی زنده و کارآمد است که بتواند «تصورناپذیرها» را به ساحت اندیشه بازگرداند و قابلیت اندیشیدن به گزینه‌های مغفول را احیا کند (Dunne & Raby, 2013: 88). بدین‌سان، اندیشیدن درباره آینده، بیش از آنکه متکی به داده و ابزار باشد، نیازمند تأمل مفهومی، درک زمینه و پرسشگری انسانی است؛ نقطه‌ای که مسئله، نقش کانونی در برساخت آینده ایفا می‌کند.

هر تأملی درباره آینده، از دل یک مسئله آغاز می‌شود. مسئله، نقطه‌ای است که در آن تجربه‌ی اکنون با تمنای آینده برخورد می‌کند؛ گرهی که بدون درک و بازشناسی آن، هیچ آینده‌ای قابل تصور یا خلق نیست. در غیاب مسئله، مواجهه با آینده به انباشت اطلاعات یا تکرار روندها تقلیل می‌یابد، بی‌آنکه نیرویی برای دگرگونی یا طرح بدیل فراهم شود. آینده‌ای که بر پایه‌ی مسئله تعریف نشود، اغلب یا بازتولید وضعیت موجود است یا تجریدی تکنوکراتیک که ارتباطی با نیازهای عینی و معنوی جامعه ندارد (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۵۲).

بل نیز تصریح می‌کند که آینده‌پژوهی زمانی معنا دارد که با نوعی تنش یا نارضایتی از وضع موجود آغاز شود و در تلاش برای فهم یا حل یک پرسش بنیادین برآید. به باور او، مسئله‌انگاری، نه‌فقط مقدمه طراحی آینده، بلکه شرط ورود به هر نوع گفت‌وگو درباره آینده است؛ چرا که آینده برخاسته از ارزش‌ها، تعارض‌ها و آرزوهای انسان‌هاست (بل، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

بدین‌رو، اندیشیدن به آینده بدون درگیر شدن با مسئله، نوعی «تفکر خنثی» و بی‌جهت است. مسئله، نه مانع، بلکه دروازه‌ی امکان است؛ زیرا آنجا که مسئله‌ای شناسایی شود، آینده‌ای متفاوت نیز قابل تصور خواهد شد. از این منظر، هر آینده‌پژوهی اصیل، در بنیان خود، مسئله‌محور است؛ نه محصول ابزارها، نه تابع پیش‌فرض‌های سازمانی، بلکه حاصل مواجهه‌ای مفهومی و انسانی با واقعیت متحول.

با نگاهی گذرا به جریان‌های رسمی و نهادی در کشور که تحت عنوان آینده‌پژوهی معرفی شده‌اند، می‌توان نوعی گسست بنیادین میان محتوا و مفهوم را مشاهده کرد. در بسیاری از این فعالیت‌ها، هدف اصلی نه بازاندیشی در مسئله‌های واقعی، بلکه تولید سناریو، تنظیم ره‌نگاشت یا طراحی سند بوده است؛ آن هم غالباً بر پایه چارچوب‌های از پیش‌تعیین‌شده، بدون پرسش‌گری از چیستی آینده مطلوب یا مسائل زیربنایی جامعه. چنین رویکردی، آینده را به فرآیندی از پیش قالب‌بندی‌شده و بی‌انعطاف تقلیل می‌دهد.

بل این نوع رویه را «آینده‌سازی بدون لندیشه» می‌نامد و تأکید می‌کند که تمرکز صرف بر ابزار، روندها یا اسناد، خطر غفلت از اندیشه و معنا را به‌دنبال دارد. به‌زعم او، غیبت پرسش مفهومی، آینده‌پژوهی را از یک «فرایند تفکر انتقادی» به مجموعه‌ای از «مکانیزم‌های پیش‌ساخته» تقلیل می‌دهد (بل، ۱۳۹۱: ۱۳۲).

عنایت‌الله نیز با نقد آینده‌پژوهی تکنوکراتیک، بر این نکته تأکید می‌کند که آینده در چارچوب برنامه‌های رسمی، اغلب به خروجی‌های عددی، مسیرهای از پیش تعیین‌شده و تکرار عقلانیت ابزاری محدود شده است. در چنین چارچوبی، مسئله نه به‌مثابه خاستگاه تفکر، بلکه صرفاً به‌عنوان نقطه‌ای برای توجیه طرح یا سند نهایی تلقی می‌شود (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۶۱).

بدین‌سان، آنچه در بسیاری از پروژه‌های به‌ظاهر آینده‌محور دیده می‌شود، نه بازاندیشی مفهومی، بلکه بازتولید صوری و فرم‌گرایانه وضعیت موجود است؛ آینده‌ای بدون پرسش، بدون گسست، و بی‌افق.

آینده، به‌مثابه حوزه‌ای از امکان، نیازمند کنش آگاهانه، بازاندیشانه و هدفمند است؛ اما این کنش تنها زمانی معنا می‌یابد که ریشه در یک مسئله داشته باشد. فقدان این پیوند در تجربه‌های

موجود، ما را با نوعی آینده‌پژوهی صـــوری مواجه کرده اســـت؛ فرآیندی که اگرچه در ظاهر بر آینده تمرکز دارد، در باطن اســیر تکرار، تقلید و فرم‌گرایی اســت. ازاین‌رو، پرســش محوری این مقاله آن است که: چرا مسئله‌اندیشی، به‌مثابه بنیان و محرک آینده‌پژوهی، در جریان‌های رسمی و نهادی کشور غایب یا کم‌رنگ است؟

این پرســش در پی آن اســت که مشــخص ســازد چگونه می‌توان آینده‌پژوهی را از وضــعیتی کم‌عمق، شکل‌گرا و برنامه‌محور، به فرآیندی مسئله‌محور، تأملی و متصل به نیازهای واقعی جامعه تبدیل کرد. درواقع، مسئله نه صرفاً «مقدمه برنامه‌ریزی»، بلکه نقطه عزیمت اندیشه است. فهم آن، مستلزم بازگشت به ریشه‌ها، گشودگی به تعارض‌ها و آمادگی برای گسست از وضعیت موجود اســت؛ آن‌گونه که عنایت‌الله از «فلســفه مســئله» در آینده‌پژوهی ســخن می‌گوید و آن را زیربنای تحلیل‌های اجتماعی درباره آینده می‌داند (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۷۳).

بر این اساس، مقاله حاضر درصدد آن است که با تکیه بر بنیان‌های مفهومی، تجربه‌های تطبیقی و تحلیل راهبردی، چارچوبی برای بازاندیشی در جایگاه مسئله در فرآیند آینده‌پژوهی کشور ارائه دهد و چشم‌اندازی متفاوت از نسبت میان «آینده»، «مسئله» و «کنشگری» ترسیم کند.

مبانی نظری پژوهش

در ســنت کلاســیک تفکر غربی، آینده یا به‌مثابه تداوم طبیعی وضــعیت موجود فهم می‌شــده یا به‌عنوان حوزه‌ای ناشناخته که باید آن را پیش‌بینی کرد. با این حال، در دیدگاه‌های متأخر، این تصور جای خود را به برداشــتی بنیادی‌تر داده اســت: آینده به‌خودی‌خود مفهومی تهی اســت، مگر آنکه با یک مسئله گره بخورد. مسئله است که آینده را جهت‌دار می‌سازد و آن را از یک بی‌نهایتِ بی‌معنا به میدان پرسش، تأمل و انتخاب تبدیل می‌کند. به تعبیر بل، «آینده‌پژوهی زمانی معنا می‌یابد که ناشی از نارضایتی از وضع موجود و مبتنی بر مواجهه با یک مسئله بنیادین باشد» (بل، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

از این منظر، مسئله نه‌تنها نقطه آغاز آینده‌اندیشی، بلکه عنصر سازنده خود مفهوم آینده است. آینده‌ای که از دل مســئله برنخیزد، در بهترین حالت صــرفاً تصــویری ادامه‌دار از اکنون اســت؛ و در بدترین حالت، توهمی تکنوکراتیک که با ابزارهای ظاهراً علمی، بی‌مسئله‌بودن خود را پنهان می‌کند.

میلر نیز در تحلیل خود، بر این نکته تأکید دارد که «آینده در خلأ زاده نمی‌شود، بلکه نتیجه فرآیند ذهنیِ بازتابی در پاسخ به مسئله‌ای است که کنشگر با آن مواجه می‌شود» (میلر، ۱۳۹۸: ۳۵).

در ادبیات جدید نیز این تلقی به‌شکل‌های مختلفی بسط یافته است. رائول پُلی آینده را نه نتیجه ضرورت‌های بیرونی، بلکه محصول کنش در مواجهه با مسئله‌های درک‌شده در زمان حال می‌داند. به اعتقاد او، «آینده، ساختاری است که از تعامل چندلایه میان مسئله، تصور، خواست و تخیل شکل می‌گیرد (Poli, 2017: 18). در این نگرش، مسئله نه مانع، بلکه امکان است؛ و بدون آن، آینده‌پژوهی نه آغاز می‌شود و نه می‌تواند کنشی راهگشا باشد.

کنش در آینده بدون مسئله امکان‌پذیر نیست. آن‌گاه که انسان با مسئله‌ای مواجه می‌شود، به جای انفعال در برابر روندها، امکان مداخله و آفرینش پیدا می‌کند. مسئله، شکافی در وضعیت موجود است که ذهن را به جست‌وجوی بدیل‌ها وامی‌دارد و فضا را از پیش‌روی محتوم، به کنش آگاهانه و انتخاب‌محور تبدیل می‌کند. به‌همین دلیل، آینده‌پژوهی واقعی نه صرفاً شناسایی روندهای جاری، بلکه بازآفرینی جهت‌ها بر پایه پرسش‌های ریشه‌دار است (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۷۳).

در این راستا، رافائل میلر تأکید می‌کند که مسئله‌پردازی مقدمه‌ی ضروری برای برهم‌زدن تداوم وضعیت موجود است. او می‌نویسد: «کنشگران آینده را از طریق واکنش به مسئله‌هایی که در افق تجربه‌شان ظاهر می‌شود، می‌سازند. بدون مسئله، هیچ انگیزه‌ای برای تصور آینده‌ای متفاوت شکل نمی‌گیرد» (میلر، ۱۳۹۸: ۳۸).

در حوزه طراحی آینده نیز، دان و ریبی بر این نکته پافشاری دارند که مسئله‌های اجتماعی و فرهنگی، بذرهای اصلی برای خلق سناریوهای نو و طراحی آینده‌های بدیل‌اند. به‌زعم آنان، «طراحی خیالی» فرآیندی است که از دل مواجهه با مسئله، ظرفیت تخیل و انتخاب را در جامعه آزاد می‌سازد (Dunne & Raby, 2013: 88). در غیاب این فرآیند، تولید آینده به بازتولید داده‌ها یا تقلید از الگوهای بیرونی تبدیل می‌شود.

همچنین لام در کتاب خود، شکل‌گیری کنش در آینده را تابع «چرخه تشخیص مسئله، معناپذیری، تحلیل خواسته و گشودگی به امکان‌ها» می‌داند؛ مدلی که در آن، آینده نه از طریق طرح، بلکه از طریق درک مسئله ساخته می‌شود (Lum, 2022: 24). بدین‌سان، مسئله نه فقط

آغازگر تفکر، بلکه بنیان‌گذار کنش است؛ زیرا تنها از دل مسئله است که می‌توان آینده را به‌مثابه ساحت انتخاب، مداخله و تغییر بازشناخت.

در ادبیات آینده‌پژوهی، مسئله تنها یک مفهوم واحد و یک‌لایه نیست؛ بلکه دارای انواع گوناگون با سطح‌های متفاوت از پیچیدگی و تأثیرگذاری است. تمایز میان این انواع، برای درک صحیح جایگاه مسئله در فرآیند اندیشه‌ورزی آینده ضروری است، چرا که هر گونه‌ای از مسئله به سطح خاصی از مداخله و نوع خاصی از کنش آینده‌نگر نیاز دارد.

یکی از تقسیم‌بندی‌های مهم در این زمینه، تمایز میان «مسئله مفهومی»، «مسئله راهبردی» و «مسئله فنی» است. مسئله مفهومی، مسئله‌ای است که در سطح بنیادهای ارزشی، هستی‌شناختی و گفتمانی شکل می‌گیرد. این نوع مسئله، اغلب از دل تعارض‌های تمدنی، تحول‌های معرفتی یا بحران‌های معنایی پدید می‌آید و معمولاً پاسخی ساده و فنی برای آن قابل تصور نیست (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۸۲). در مقابل، مسئله راهبردی به انتخاب‌های کلان در سطح سیاست‌گذاری مربوط است و با گزینش بین مسیرهای آینده درگیر است. مسئله فنی اما، در سطح اجرا و جزئیات فرایندها تعریف می‌شود و معمولاً با پاسخ‌های کمّی یا تکنیکی قابل حل است.

بیشاپ و هاینز نیز در کتاب خود بر این تمایز تأکید دارند و هشدار می‌دهند که یکی از خطاهای رایج در پروژه‌های آینده‌پژوهی، فروکاست مسئله‌های مفهومی یا گفتمانی به قالب‌های فنی و مدیریتی است؛ امری که به مسخ مسئله و بی‌اثر شدن کنش آینده‌نگر می‌انجامد (Bishop & Hines, 2012: 44).

راموس نیز با معرفی الگوی «بوم مسئله‌ها»، لایه‌های مختلف مسئله را از سطح «رخدادهای ظاهری» تا «بنیان‌های پنهان معرفتی» دسته‌بندی می‌کند. به‌زعم او، آینده‌پژوهی فقط زمانی می‌تواند راه‌گشا باشد که بتواند از سطح مسائل اجرایی فراتر رفته و به سطح بازتاب‌های فرهنگی و گفتمانی برسد (Ramos, 2015: 11).

در همین راستا، ریچارد اسلاتر نیز تأکید می‌کند که یکی از اهداف کلیدی آینده‌پژوهی، تبدیل مسئله‌های فنی به مسئله‌های اجتماعیِ قابل گفت‌وگو است. به باور او، فقط در این صورت است که آینده‌پژوهی می‌تواند نقش انتقادی و تخیلی خود را بازیابد (Slaughter, 2004: 112).

این گونه‌شناسی نشان می‌دهد که هر مسئله‌ای، تنها یک «چالش» نیست، بلکه می‌تواند پنجره‌ای به لایه‌های عمیق‌تری از واقعیت و معنا باشد.

در بسیاری از فعالیت‌هایی که در چارچوب رسمی و نهادی با عنوان آینده‌پژوهی تعریف شده‌اند، مسئله جایگاه مفهومی و آغازگر خود را از دست داده و به ابزاری صوری برای توجیه برنامه‌های از پیش تعیین‌شده تبدیل شده است. در این وضعیت، فرآیند آینده‌پژوهی با یک مأموریت اجرایی آغاز می‌شود، سپس داده‌هایی متناسب با آن جمع‌آوری می‌شود، و در پایان، خروجی‌هایی در قالب سناریو، سند یا نقشه‌راه تولید می‌شود؛ بدون آنکه پرسشی اصیل یا مسئله‌ای واقعی در فرآیند شکل گرفته باشد.

ون‌در هایدن در تحلیل انتقادی خود از این‌گونه آینده‌پژوهی‌های رسمی، تصریح می‌کند که «سناریوها در بسیاری از نهادها به بازنمایی رسمی و تکرارشونده‌ای از خواسته‌های گذشته تبدیل شده‌اند، نه ابزاری برای مواجهه با آینده‌ای باز» (ون‌در هایدن، ۱۳۹۱: ۲۴). به باور او، بدون بازاندیشی در مبنای مسئله، کل فرآیند آینده‌پژوهی به نوعی «تثبیت وضعیت موجود در قالب اسناد آراسته» تنزل می‌یابد.

بیشاپ و هاینز نیز این خطر را گوشزد کرده‌اند که آینده‌پژوهی نهادی می‌تواند به چرخه‌ای بسته بدل شود: مأموریت از بالا تعریف می‌شود، داده‌ها برای پشتیبانی از آن مأموریت گردآوری می‌شود، سناریوها حول همان چهارچوب نوشته می‌شوند، و سیاست نهایی بدون بازنگری در مسئله اولیه تدوین می‌گردد (بیشاپ و هاینز، ۱۳۹۶: ۴۷). در چنین الگویی، آنچه غایب است، تفکر مفهومی و تخیل گشوده درباره مسئله‌های واقعی و برآمده از جامعه است.

بدین‌سان، می‌توان گفت که در رویه‌های رسمی، مسئله نه به‌عنوان پرسش‌برانگیز و خلاقانه، بلکه به‌صورت پیش‌فرض اجرایی ظاهر می‌شود. تا زمانی که این وضعیت تداوم یابد، نمی‌توان از این‌گونه پروژه‌ها انتظار داشت که به تولید آینده‌هایی متفاوت یا گشودگی به امکان‌های تازه بینجامند.

پیشینهٔ پژوهش

مطالعات نظری بین‌المللی

در منابع نظری آینده‌پژوهی، مسئله غالباً نه به‌عنوان موضوعی مستقل، بلکه به‌صورت ضمنی در دل رویکردهای تفسیری و گفتمانی مورد اشاره قرار گرفته است. این منابع، بر نقش مسئله در شکل‌گیری افق‌های نو از آینده تأکید دارند، بی‌آنکه همواره واژه‌ی «مسئله» را آشکارا به‌کار ببرند. برای مثال، وندل بل در کتاب «مبانی آینده‌پژوهی» تأکید می‌کند که فرآیند اندیشیدن به آینده زمانی آغاز می‌شود که شکافی در وضع موجود درک شود. این شکاف، همان چیزی است که تفکر درباره آینده را ضروری می‌سازد و آینده را از یک استمرار صرف به یک کنش فکری بدل می‌کند (بل، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

در همین راستا، رافائل میلر در کتاب «تحول آینده» با نگاهی کارکردی‌تر، تصریح می‌کند که هیچ آینده‌ای بدون واکنش به یک مسئله واقعی شکل نمی‌گیرد. از نگاه او، کنش آینده‌ساز نه محصول روندهای بیرونی یا دستورکارهای بالا، بلکه برآمده از احساس درونی نسبت به یک مسئله گشوده و حل‌نشده است (میلر، ۱۳۹۸: ۳۵). این دیدگاه، نقطه عزیمت آینده‌پژوهی را از داده به درگیری ذهنی منتقل می‌کند.

رائول پُلی نیز در نظریه «دریافت پیش‌رس » آینده را نتیجه تعامل چندلایه انسان با مسئله، تخیل، ارزش و خواست می‌داند. از نظر او، دریافت پیش‌رس یعنی توانایی انسان برای ادراک مسئله پیش از تحقق پیامدهای آن، و همین توانایی است که اندیشه درباره آینده را از پیش‌بینی صرف متمایز می‌سازد .(Poli, 2017: 18) چنین نگرشی، مسئله را خاستگاه آینده می‌داند، نه صرفاً یک مانع یا موضوع برای حل.

مجموعه این دیدگاه‌ها، با وجود تفاوت در زبان و روش، بر یک محور مشترک استوارند: آینده بدون مسئله معنا نمی‌یابد؛ و مسئله، نه فقط آغازگر آینده‌اندیشی، بلکه چارچوب‌ساز جهت‌گیری کنش در زمان گشوده است.

گونه‌شناسی و آسیب‌شناسی مسئله در منابع آینده‌پژوهی

در بخش قابل‌توجهی از ادبیات آینده‌پژوهی، مسئله نه‌فقط به‌عنوان خاستگاه آینده‌اندیشی، بلکه به‌مثابه مفهومی چندسطحی و نیازمند تمایز تحلیل شده است. برای نمونه، بیشاپ و هاینز در کتاب «آموزش درباره آینده» میان سه گونه مسئله تفاوت قائل می‌شوند: مسئله‌های فنی، که معمولاً با داده

و ابزار قابل حل‌اند؛ مسئله‌های راهبردی، که به تصمیم‌گیری در سطح کلان مربوط می‌شوند؛ و مسئله‌های مفهومی، که به بنیادهای ارزشی، هنجاری و معنایی تفکر درباره آینده بازمی‌گردند (بیشاپ و هاینز، ۱۳۹۶: ۴۴). آنان هشدار می‌دهند که فروکاست مسئله‌های مفهومی به سطح فنی، یکی از عوامل اصلی در بی‌اثر شدن آینده‌پژوهی است.

خوان راموس نیز در قالب نظریه «بوم مسئله‌ها»، لایه‌هایی از سطح رویدادهای عینی تا سطح گفتمان‌های پنهان را به‌عنوان ساختارهای متداخل مسئله تحلیل می‌کند. از نظر او، مواجهه واقعی با آینده زمانی شکل می‌گیرد که پژوهشگر قادر باشد این لایه‌ها را از هم تفکیک کرده و با عبور از سطح داده، به عمق تفسیر برسد(Ramos, 2015: 11) .

ریچارد اسلاتر نیز در کتاب «فراتر از ویران‌شهر»، مسئله را نه صرفاً یک چالش شناختی، بلکه سازه‌ای اجتماعی، قدرت‌مند و روایت‌محور می‌داند. او تأکید می‌کند که بسیاری از مسئله‌ها در فرآیند آینده‌پژوهی، نه «کشف»، بلکه «برساخته» می‌شوند؛ و آنچه تعیین‌کننده است، چارچوب روایتی و ارزشی آن‌هاست، نه صرفاً داده‌های تجربی(Slaughter, 2004: 112) .

این رویکردها بر یک نتیجه مشترک تأکید دارند: مسئله در آینده‌پژوهی، اگر به‌درستی شناخته نشود، یا تقلیل یابد، کل فرآیند را به سطحی ناکارآمد و تقلیدی خواهد کشاند.

مفهوم «مسئله» در آینده‌پژوهی به‌ندرت به‌عنوان موضوعی مستقل مورد بحث قرار گرفته است. اغلب پژوهش‌های انجام‌شده، مسئله را صرفاً به‌عنوان «گام نخست در طراحی پروژه» تلقی کرده‌اند؛ گامی که نه بر مبنای کاوش معرفت‌شناختی، بلکه با هدف تسهیل برنامه‌ریزی یا سناریونویسی انجام می‌شود. این تلقی ابزاری، به‌طور گسترده در پایان‌نامه‌های دانشگاهی، مطالعات مشورتی، و حتی برخی اسناد ترجمه‌شده دیده می‌شود.

در میان منابع داخلی، یکی از معدود آثاری که به مسئله به‌عنوان بنیانی مفهومی پرداخته، کتاب «پرسش آینده» تألیف سهیل عنایت‌الله است. وی با تکیه بر رویکرد آینده‌پژوهی انتقادی، تأکید دارد که مسئله صرفاً یک چالش فنی نیست، بلکه پرسشی عمیق درباره وضعیت موجود و امکان‌های بدیل است. از نگاه او، آینده بدون مسئله، تداوم خاموش اکنون است (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۷۳).

برخی دیگر از منابع فارسی، به‌ویژه ترجمه‌های رسمی از آثار بین‌المللی مانند کتاب‌های بل، میلر و بیشاپ و هاینز، نیز به‌صورت ضمنی به این موضوع پرداخته‌اند. با این حال، در عمده پروژه‌های نهادی، مسئله یا از پیش تعیین‌شده است یا از سطح دغدغه‌های اداری فراتر نمی‌رود.

این وضعیت نشان می‌دهد که پژوهش در زمینه مسئله‌اندیشی در آینده‌پژوهی، در ایران همچنان در سطح مقدماتی قرار دارد و نیازمند تقویت نظری، روش‌شناختی و گفتمانی است.

مسئله، نه صرفاً مدخلی برای ورود به آینده‌پژوهی، بلکه شالوده‌ای مفهومی، هستی‌شناختی و راهبردی برای آن است. منابع نظری متنوع، اعم از آثار کلاسیک مانند بل و میلر تا نظریه‌پردازانی چون پُلی، عنایت‌الله و اسلاتر، تأکید دارند که آینده‌پژوهی بدون مسئله، به روندی فاقد بُعد تفسیری و انتقادی تبدیل خواهد شد.

بنابراین گونه‌شناسی مسئله‌ها نیز نشان می‌دهد که تمایز میان مسئله‌های فنی، راهبردی و مفهومی از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا نحوه مواجهه با هر یک، افق‌ها و نتایج کاملاً متفاوتی رقم می‌زند. همچنین، آسیب‌شناسی‌های صورت‌گرفته نسبت به پروژه‌های رسمی، ضعف عمیق در تشخیص، فهم و بازنمایی مسئله را برجسته کرده‌اند.

پیشینه پژوهش در فضای داخلی نیز حاکی از آن است که مسئله، در اغلب موارد، به سطحی اجرایی یا شکلی فروکاسته شده و کمتر مورد توجه نظری و روشمند قرار گرفته است. از این‌رو، تقویت رویکرد مسئله‌محور در آینده‌پژوهی کشور، مستلزم بازخوانی مفهومی، عبور از الگوهای فرم‌گرای نهادی و پرورش ظرفیت‌های پرسش‌گری و تخیل در ساحت اندیشه آینده است.

در ادبیات داخلی نیز به ابعاد نظری و روشی آینده‌پژوهی توجه شده است. برای نمونه، پژوهشی با مرور نظام‌مند آثار فارسی آینده‌پژوهی اسلامی به تحلیل روندهای موجود و برخی کاستی‌های مفهومی این حوزه پرداخته است (بدیعی خمسه فرد و افضلی، ۱۴۰۴).

همچنین پژوهشی دیگر با بهره‌گیری از روش سناریونویسی در یک زمینه گفتمانی خاص، بر اهمیت پیوند ابزار و زمینه مسئله تأکید دارد (رادمهر و سعادتی، ۱۴۰۴).

گونه‌شناسی رویکردها به مسئله در آینده‌پژوهی

یکی از رایج‌ترین برداشت‌ها از مفهوم مسئله در فضای رسمی و آموزش‌محور آینده‌پژوهی، نگاه ابزاری است. در این رویکرد، مسئله نه به‌مثابه یک پرسش فلسفی یا ساخت‌یافته در بستر گفتمانی، بلکه به‌عنوان داده‌ای اولیه برای ورود به فرآیند تحلیل، سناریونویسی یا برنامه‌ریزی تلقی می‌شود. در چنین نگرشی، مسئله پیش‌فرضی است که باید در ابتدای فرآیند مشخص شود تا مدل آینده‌پژوهی بتواند عملیات خود را آغاز کند؛ بدون آنکه تلاشی برای فهم لایه‌های ارزشی، تفسیری یا تاریخی آن صورت گیرد.

در کتاب «آموزش درباره آینده»، بیشاپ و هاینز به‌صراحت از این رویکرد انتقاد کرده‌اند. آنان توضیح می‌دهند که بسیاری از پروژه‌های آموزشی و سیاستی در جهان، مسئله را به قالب یک «موضوع» تقلیل می‌دهند که باید برای آن پاسخ‌هایی آماده ساخت؛ در حالی که مسئله باید از دل کنش، بازاندیشی و گفت‌وگوی مداوم با محیط پدید آید (بیشاپ و هاینز، ۱۳۹۶: ۴۱).

ون‌در هایدن نیز در تحلیل خود از فرآیند سناریونویسی رسمی، بیان می‌کند که نگاه ابزاری به مسئله، آینده‌پژوهی را به حلقه‌ای از تمرین‌های فنی بدل می‌سازد که در نهایت، جز تأیید وضعیت موجود، دستاوردی ندارند. وی تأکید می‌کند که در این رویکرد، مسئله نه کشف می‌شود، نه بازآفرینی می‌گردد، بلکه به‌عنوان یک ورودی سیستماتیک در خدمت طراحی ساختارهای از پیش‌معلوم قرار می‌گیرد (ون‌در هایدن، ۱۳۹۱: ۲۴).

این نوع برخورد با مسئله، سبب می‌شود فرآیند آینده‌پژوهی به‌جای برانگیختن تخیل و طرح امکان‌های بدیل، به بازتولید دستورکارهای سازمانی محدود شود.

در بسیاری از متون سیاستی و گزارش‌های رسمی، مسئله در آینده‌پژوهی به‌عنوان یک «خلأ فنی» تعریف می‌شود؛ گویی مسئله صرفاً ناظر بر ناکارآمدی ابزار، نارسایی زیرساخت یا فقدان دانش مهندسی است. در این رویکرد، آینده با پیش‌فرض «پیشرفت فناورانه» ترسیم می‌شود و مسئله، صرفاً یک نقطه ضعف تکنیکی تلقی می‌شود که باید با مداخله فناوری، اصلاح یا حذف شود. این نگرش، به‌ویژه در گزارش‌های راهبردی نهادی و پروژه‌های موسوم به آینده‌پژوهی صنعتی رایج است. در چنین مدل‌هایی، مسئله بیشتر با واژه‌هایی مانند «چالش فنی»، «شکاف فناوری» یا «نیاز به نوآوری» توصیف می‌شود.

این نوع مسئله‌پردازی، اگرچه در حوزه‌هایی چون مهندسی، طراحی محصول یا نظام‌های پیچیده سودمند است، اما در بستر تحلیل کلان آینده‌محور، به محدودشدن تخیل اجتماعی و حذف لایه‌های معنایی و ارزشی منجر می‌شود.

بیشاپ و هاینز نیز به این رویکرد نقد وارد می‌کنند. آنان در فصل مربوط به تحلیل آینده در سازمان‌ها، تأکید دارند که فناوری نباید به جای مسئله بنشیند، بلکه باید از طریق مسئله تعریف شود (بیشاپ و هاینز، ۱۳۹۶: ۱۰۲).

در کتاب «تحول آینده»، رافائل میلر با نگاهی انتقادی تصریح می‌کند که یکی از انحرافات رایج در آینده‌پژوهی، «فناوری‌محور کردن مسئله» است؛ به‌گونه‌ای که پیچیدگی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مسئله نادیده گرفته شده و تنها از زاویه ابزارپذیری و مهندسی به آن نگریسته می‌شود (میلر، ۱۳۹۸: ۷۱). نتیجه آن است که در این رویکرد، مسئله به یک موضوع قابل حل تقلیل می‌یابد و امکان اندیشه درباره آینده، در چارچوب خطی بهبود فناورانه محصور می‌ماند.

در بسیاری از پروژه‌هایی که تحت عنوان آینده‌پژوهی در سطوح کلان نهادی طراحی شده‌اند، مسئله نه برآمده از یک فرآیند آزادِ شناختی یا تفسیری، بلکه حاصل ترجمه‌ی اهداف نهادی به قالب‌های تحلیل آینده است. در این رویکرد، مسئله با «دستورکار رسمی» یکی انگاشته می‌شود. بدین معنا که نهاد تصمیم‌گیرنده، از پیش می‌داند به چه آینده‌ای متمایل است و سپس، مسئله به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که این مطلوب نهادی را موجه جلوه دهد.

ون‌در هایدن در تحلیل کلاسیک خود از تجربه‌های برنامه‌ریزی سناریویی در شرکت‌های بزرگ، بر این خطر تأکید دارد که نهادها به‌جای مواجهه اصیل با آینده، تمایل دارند سناریوها را به ابزاری برای تثبیت اولویت‌های از پیش‌تعیین‌شده بدل کنند. او می‌نویسد: «در بسیاری از موارد، سازمان‌ها مسئله را نه کشف، بلکه ابلاغ می‌کنند؛ آن هم نه از دل واقعیت بیرونی، بلکه با استناد به نیازهای درونی» (ون‌در هایدن، ۱۳۹۱: ۲۴). این نگاه، آینده‌پژوهی را به تمرینی برای توجیه تصمیمات موجود تبدیل می‌کند.

بیشاپ و هاینز نیز در بخش‌هایی از کتاب خود، با هشدار نسبت به رویکرد راهبردیِ صرف به مسئله، تصریح می‌کنند که مسئله در بسیاری از سازمان‌ها، در چارچوبی بسته تعریف می‌شود؛

چارچوبی که بیشتر تابع ساختار قدرت، محدودیت‌های نهادی و الگوهای بوروکراتیک است تا زمینه‌های واقعی آینده (بیشاپ و هاینز، ۱۳۹۶: ۶۴).

در چنین شرایطی، مسئله دیگر یک پرسش گشوده و انگیزاننده نیست، بلکه به یک ضرورت سازمانی تقلیل می‌یابد که باید از طریق روش‌هایی چون تحلیل روند، سناریونویسی یا طراحی نقشه‌راه، پاسخی اجرایی برای آن یافت. این پاسخ نیز معمولاً در چارچوب همان ساختار تثبیت‌شده نهاد باقی می‌ماند و کمتر امکانی برای تجدیدنظر مفهومی در مسئله فراهم می‌کند.

در تقابل با رویکردهای ابزاری، فنی و نهادی، برخی از نظریه‌پردازان آینده‌پژوهی از مسئله نه‌به‌عنوان یک «معضل حل‌پذیر»، بلکه به‌مثابه «برساخته‌ای گفتمانی و تفسیری» یاد کرده‌اند. در این نگرش، مسئله صرفاً از واقعیت عینی یا نیاز نهادی ناشی نمی‌شود، بلکه حاصل تلاقی نیروهای معرفتی، ارزشی، فرهنگی و زبانی است که در دل یک جامعه یا گفتمان شکل می‌گیرند. به‌عبارت دیگر، مسئله یک امر داده‌شده نیست، بلکه یک امر برساخته است.

عنایت‌الله، یکی از مهم‌ترین نمایندگان آینده‌پژوهی انتقادی، با تأکید بر ماهیت تفسیری مسئله، تصریح می‌کند که «مسئله‌ها از دل روایت‌ها، باورها و ساختارهای قدرت سربرمی‌آورند» و هر آینده‌ای که نتواند این لایه‌ها را تحلیل کند، محکوم به بازتولید همان وضعیت مسلط خواهد بود (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۱۱۲). از این منظر، آینده‌پژوهی بدون بازشناسی منشأ گفتمانی مسئله، صرفاً آینده‌ای رسمی و در امتداد گذشته خواهد ساخت.

خوان راموس نیز در مقاله «بوم مسئله‌ها» با معرفی مدلی چندلایه، تأکید می‌کند که مسئله‌ها در لایه‌های پنهان‌تری چون استعاره‌های فرهنگی، افق‌های معنایی و جهان‌نگری‌های متعارض شکل می‌گیرند. او خواستار آن است که آینده‌پژوهی به جای توقف در سطح داده، به سطوح عمیق‌تری از «بازتعریف واقعیت» راه یابد (Ramos, 2015: 11).

سهیل عنایت‌الله نیز با ارائه روش تحلیل لایه‌ای علت‌ها جایگاه مسئله را به‌عنوان دروازه ورود به «تحلیل معنا» برجسته می‌سازد. او در «پرسش آینده» بیان می‌کند که مسئله‌ها اغلب در سطح ظاهر خود فهمیده می‌شوند، درحالی‌که اگر به لایه اسطوره‌شناسی یا گفتمانی آن‌ها توجه شود، جهت‌گیری آینده به‌کلی دگرگون خواهد شد (عنایت‌الله، ۱۳۹۳: ۷۳).

این رویکرد، مسئله را نه فقط یک نقطه آغاز، بلکه محور بازسازی تخیل آینده می‌داند. در چنین نگاهی، آینده زمانی ساخته می‌شود که مسئله به مثابه یک پدیده تفسیری، در گفت‌وگو با ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و روایت‌های رقیب بازگشایی شود.

چهار رویکردی (ابزاری، فنی و فناورانه، نهادی و گفتمانی) که در این بخش مرور شد نه صرفاً چهار شیوه تحلیل مسئله، بلکه نمایندگان چهار تلقی کاملاً تفاوت از «چیستی آینده‌پژوهی» نیز هستند. بررسی تطبیقی این رویکردها نشان می‌دهد که هرچه درک از مسئله سطحی‌تر، رسمی‌تر و تکنیکی‌تر باشد، میدان تخیل، مشارکت و تحول در آینده‌پژوهی محدودتر خواهد شد.

در رویکرد ابزاری، مسئله یک ورودی فنی برای آغاز تحلیل تلقی می‌شود. چنین رویکردی، گرچه در فرآیندهای برنامه‌ریزی عملیاتی می‌تواند کارآمد باشد، اما به‌دلیل فقدان تفسیر ارزشی و فرهنگی، آینده را به مجموعه‌ای از گزینه‌های از پیش تعریف‌شده تقلیل می‌دهد.

رویکرد فنی و فناورانه نیز با تأکید بر «قابلیت حل» مسئله، آن را در چارچوب مهندسی، نوآوری یا ارتقای زیرساخت می‌بیند. آینده در این مدل، امتداد طبیعی پیشرفت تکنیکی است. این در حالی است که بسیاری از مسائل بنیادین جوامع، نه با ابزار، بلکه با دگرگونی مفهومی، هنجاری و فرهنگی قابل مواجهه‌اند.

رویکرد نهادی، با پیوند دادن مسئله به دستورکارهای سازمانی، اغلب آن را از لایه‌های پیچیده واقعیت اجتماعی جدا می‌سازد. در این چارچوب، مسئله آن چیزی است که نهاد «تصمیم می‌گیرد» مسئله باشد. اگرچه این رویکرد در جهت‌دهی کلان مؤثر است، اما می‌تواند به بازتولید وضع موجود و بستن فضای نقد منجر شود.

در نقطه مقابل، رویکرد گفتمانی و تفسیری، مسئله را نقطه عزیمت تخیل آینده تلقی می‌کند. در این نگاه، نه فقط حل مسئله، بلکه فهم نحوه برساخته شدن آن در بستر معنا، فرهنگ، زبان و قدرت، اساس کنش آینده‌پژوهی را شکل می‌دهد. این رویکرد امکان تحول در فهم، گشودگی به بدیل‌ها، و عبور از وضعیت‌های تثبیت‌شده را فراهم می‌سازد.

جمع‌بندی این تطبیق نشان می‌دهد که آینده‌پژوهی، به‌مثابه دانشی پیش‌نگر، زمانی می‌تواند نقش تحول‌آفرین ایفا کند که تعریف مسئله در آن، از سطح فنی و نهادی به سطح گفتمانی ارتقا

یابد. تنها در این صـــورت اســـت که آینده‌پژوهی از ابزاری در خدمت اقتدار یا فناوری، به میدانی برای بازاندیشی و بازآفرینی آینده بدل خواهد شد.

تحلیل تطبیقی رویکردهای مختلف به مفهوم مســـئله نشـــان داد که تلقی از مســـئله، بنیان‌گذار جهت‌گیری آینده‌پژوهی اســـت. در رویکردهای ابزاری، فنی و نهادی، مسـئله در جایگاه عنصـری ساده، کارکردی و قابل حل ظاهر می‌شود که هدف اصلی آن، پشتیبانی از برنامه‌ریزی، فناوری یا تصمیم‌گیری سازمانی است. در این نگاه، آینده بیش از آنکه گشوده و تفسیربردار باشـد، ادامه‌ای خطی از الزامات حال تلقی می‌شود.

در نقطه مقابل، رویکردهای گفتمانی و تفســـیری بر آن‌اند که مســـئله نه‌تنها نقطه آغاز تحلیل آینده، بلکه بستر شکل‌گیری تخیل و امکان‌سازی است. در این تلقی، مسئله از ساختارهای قدرت، زبان، روایت و ارزش‌ها تأثیر می‌پذیرد و آینده زمانی ساخته می‌شود که مسئله به درستی بازشناسی، بازتعریف و بازگشایی شده باشد.

بر این اسـاس، می‌توان گفت هرگونه تحول در کیفیت آینده‌پژوهی، وابسته به بازنگری در درک ما از مسئله است. ارتقای آینده‌پژوهی کشور مستلزم آن است که از نگاه‌های قالب‌زده و تقلیل‌گرا به مسـئله فاصـله گرفته شـود و به‌جای آن، تفکر تحلیلی، انتقادی و چندلایه در خصـوص خاسـتگاه‌های مسئله و صورت‌بندی آن در دستور کار قرار گیرد. برای روشن‌تر شدن ابعاد این آسیب‌ها و نسبت هر یک با پیامدهای معرفتی و نهادی آن‌ها، جمع‌بندی تحلیلی در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول شماره ۱. آسیب‌شناسی غفلت از مسئله در آینده‌پژوهی

ردیف	سطح تحلیل	پیامدهای غفلت از مسئله
۱	مفهومی	تقلیل آینده‌پژوهی به تکرار روندهای موجود و پیش‌بینی‌های خطی، حذف ظرفیت تخیل، امکان‌سازی و گشودگی افق‌های بدیل (Dunne & Raby, 2013, pp. 2–6)
۲	روشی	کاربرد ابزارهای تحلیلی (مانند سناریو، روند و ره‌نگاشت) بدون معنابخشی، بدون بازاندیشی، و بدون ارتباط با لایه‌های عمیق مسئله (عنایت‌الله، ۱۳۹۳، صص. ۶۵–۷۲)
۳	سیاستی	تولید سیاست‌های سطحی، کلیشه‌ای و انفعالی که به جای تحول، صرفا وضع موجود را بازتولید می‌کنند، ضعف در صورت‌بندی مسائل واقعی جامعه (Slaughter, 2004, pp. 45–52)

پیامدهای مسئله‌اندیشی برای آینده‌پژوهی کشور

نادیده‌گرفتن جایگاه مسئله در آینده‌پژوهی، پیامدهایی عمیق و چندسطحی در ساحت مفهومی، روش‌شناختی و راهبردی ایجاد می‌کند. نخستین پیامد آن، تقلیل آینده‌پژوهی به ابزاری برای تأیید روندهای موجود یا تصمیم‌های از پیش‌اتخاذشده است. زمانی که مسئله به‌عنوان نقطه عزیمت تعریف نشود، آینده‌پژوهی نیز به‌جای آنکه فرآیندی برای گشودن امکان‌ها باشد، به شبیه‌سازی وضعیت موجود در قالب مدل‌های گوناگون فروکاسته می‌شود (بیشاپ و هاینز، ۱۳۹۶: ۶۸).

در سطح روش‌شناختی، حذف یا ساده‌سازی مسئله موجب می‌شود که ابزارهای تحلیلی چون سناریونویسی، تحلیل روند یا طراحی نقشه‌راه، بدون پشتوانه‌ی معرفتی و ارزشی به کار گرفته شوند. میلر در کتاب «تحول آینده» هشدار می‌دهد که «وقتی مسئله به‌درستی صورت‌بندی نشود، هر روش آینده‌پژوهی به ابزاری خنثی و حتی گمراه‌کننده بدل می‌شود» (میلر، ۱۳۹۸: ۹۲). به‌عبارت دیگر، روش بدون مسئله، فاقد معناست.

غفلت از مسئله همچنین با نوعی بی‌تفاوتی فرهنگی و ارزشی نسبت به آینده همراه است. زمانی که مسئله از دل جامعه، گفتمان‌ها، باورها و تضادهای درونی بیرون کشیده نشود، آینده نیز به امری بیرونی و غیربومی بدل می‌شود. پولی تصریح می‌کند که بدون مسئله، آینده‌پژوهی در برابر ساختارهای سلطه خلع سلاح می‌شود، چراکه به‌جای نقد وضعیت موجود، صرفاً آن را بازتولید می‌کند (Poli, 2017: 42).

در نهایت، این وضعیت به افت کارکرد آینده‌پژوهی در سیاست‌گذاری منجر می‌شود. نهادهای برنامه‌ریزی، به‌جای مواجهه با مسائل بنیادین، صرفاً به پیگیری چالش‌های سطحی، اولویت‌های اجرایی یا بحران‌های مقطعی بسنده می‌کنند. در نتیجه، آینده‌پژوهی به‌جای آنکه بسترساز تحول راهبردی باشد، به یک فعالیت فرعی، تزیینی یا صرفاً مشورتی تبدیل می‌شود.

پذیرفتن مسئله به‌مثابه نقطه عزیمت در آینده‌پژوهی، نه‌تنها از بروز انحرافات تحلیلی جلوگیری می‌کند، بلکه مجموعه‌ای از فرصت‌های معرفتی، نهادی و اجتماعی را پیش روی ما می‌گشاید. این فرصت‌ها، از سطح بازتعریف پرسش‌ها تا بازآرایی نهادهای سیاست‌گذار و ارتقای ظرفیت تخیل جمعی امتداد می‌یابد.

نخستین و مهم‌ترین فرصت، تحول در هستی‌شناسی آینده است. در نگرش مسئله‌محور، آینده دیگر صرفاً امتداد خطی حال یا برآیند روندها نیست، بلکه امری باز، تفسیربردار و واجد امکان‌های بدیل تلقی می‌شود. میلر تأکید می‌کند که «وقتی مسئله به‌درستی فهم شود، آینده از یک خروجی محتوم به یک میدان گشوده و چندجهتی بدل می‌گردد» (میلر، ۱۳۹۸: ۸۸). این تحول، فضای آینده‌پژوهی را از الگوهای پیش‌بینی‌گرایانه جدا می‌سازد.

در سطح نهادی، مسئله‌اندیشی زمینه‌ساز بازتعریف اولویت‌ها و سیاست‌های کلان است. نهادهایی که مسئله را نه به‌عنوان معضل اجرایی، بلکه به‌مثابه پرسشی بنیادین درک می‌کنند، قادرند چشم‌اندازها، برنامه‌ها و سناریوهای خود را از قالب‌های رسمی و ایستا خارج کنند. چنین نهادهایی به‌جای پیروی از آینده‌های محتمل، می‌توانند آینده‌های مطلوب و تحول‌ساز را طراحی کنند.

در سطح فرهنگی و اجتماعی نیز، رویکرد مسئله‌محور می‌تواند تخیل عمومی نسبت به آینده را فعال کند. به‌جای آنکه آینده تنها در گزارش‌های فنی یا سندهای بالادستی بازنمایی شود، مسئله‌ها می‌توانند بستری برای گفت‌وگوی عمومی، آموزش تفکر انتقادی، و مشارکت کنشگران متنوع فراهم کنند. وندل بل بیان می‌کند که آینده‌پژوهی زمانی اثربخش است که «مسئله به یک دغدغه اجتماعی و نه یک تمرین نهادی بدل شود» (بل، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

در مجموع، مسئله‌اندیشی بستری است برای تبدیل آینده‌پژوهی به دانشی زنده، اجتماعی، و توانمند در مواجهه با ابهام، پیچیدگی و تغییر. تنها از دل مسئله است که می‌توان امکان‌های نوین را دید و به‌سوی کنش‌های تحول‌آفرین حرکت کرد.

مسئله‌اندیشی، نه صرفاً یک رویکرد در میان رویکردهای آینده‌پژوهی، بلکه بنیان‌گذار نوعی نگاه متفاوت به آینده است؛ نگاهی که به‌جای تکرار ساختارهای فنی، نهادی یا روندی، بر تخیل، نقد و بازسازی افق‌ها استوار است.

در این بخش نشان داده شد که بی‌توجهی به مسئله، چگونه آینده‌پژوهی را به فعالیتی بی‌جهت، تابع ساختار، و گاه حتی انفعالی تبدیل می‌کند؛ درحالی‌که مسئله‌محوری امکان ورود به آینده‌هایی بدیل، بومی و مشارکتی را فراهم می‌سازد.

از منظر مفهومی، مسئله به ما می‌آموزد که آینده، «چیزی برای اندیشیدن» است نه فقط «چیزی برای برنامه‌ریزی». این تفکیک، آینده‌پژوهی را از پیروی از آینده‌های تحمیل‌شده جدا می‌کند و به

آن امکان بازاندیشی، بازتعریف و بازسازی می‌دهد. از منظر نهادی، توجه به مسئله، نهادهای تصمیم‌ساز را از تمرکز صرف بر ابزارها و سناریوها، به سمت بازشناسی نیازهای بنیادین و پرسش‌های واقعی هدایت می‌کند.

در سطح اجتماعی نیز، مسئله‌اندیشی به توانمندسازی تخیل جمعی می‌انجامد؛ چراکه آینده زمانی معنا پیدا می‌کند که افراد و جوامع، مسئله‌هایی را که با آن روبرو هستند، خودشان بفهمند، بازگو کنند و در حل آن مشارکت داشته باشند. این نوع آینده، دیگر در اختیار نهادهای رسمی یا فرمول‌های تحلیلی نخواهد بود، بلکه میدان گفت‌وگوی گسترده فرهنگی، معنایی و ارزشی خواهد شد.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که آینده‌پژوهی مسئله‌محور، نقطه تلاقی دانش، معنا، و کنش است؛ تلاقی‌ای که بدون آن، آینده‌پژوهی نه به دانشی رهایی‌بخش، بلکه به ابزاری در خدمت تداوم وضع موجود تبدیل خواهد شد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

این مقاله با تمرکز بر مفهوم «مسئله» در آینده‌پژوهی، تلاش کرد نشان دهد که مسئله نه‌فقط یک نقطه آغاز برای تحلیل آینده، بلکه سنگ‌بنای روش‌شناختی، فلسفی و راهبردی در این حوزه است. ابتدا روشن شد که بسیاری از پروژه‌های رسمی، مسئله را به سطحی ابزاری، فنی یا نهادی فروکاسته‌اند، درحالی‌که مسئله در معنای اصیل خود، حامل افق‌های تفسیری، ارزشی و فرهنگی است.

در ادامه، چهار رویکرد اصلی به مسئله (ابزاری، فناورانه، نهادی و گفتمانی) مورد تحلیل و نقد تطبیقی قرار گرفت. این بررسی نشان داد که هرچه مسئله در ساحت‌های عمیق‌تری فهم شود، آینده‌پژوهی نیز از سطح پیش‌بینی و تصمیم‌سازی فراتر رفته و به ابزاری برای تخیل، پرسش‌گری و تحول بدل می‌شود.

در بخش پایانی نیز روشن شد که مسئله‌اندیشی می‌تواند رابطه ما با آینده را بازسازی کند، ظرفیت‌های مشارکتی جامعه را ارتقا دهد و آینده‌پژوهی را از محدوده‌ی تصمیمات اجرایی به میدان تفکر و امکان گسترش دهد. بدین‌سان، مسئله نه‌فقط آغاز آینده‌پژوهی، بلکه دلیل وجودی آن تلقی می‌شود.

یکی از یافته‌های محوری این مقاله آن اســت که بخش بزرگی از ناکارآمدی آینده‌پژوهی در کشور، به برداشت‌های سطحی، ابزاری و قالب‌زده از مفهوم مسئله بازمی‌گردد. تا زمانی که مسئله صـرفاً به‌مثابه یک موضـوع اجرایی، چالش فنی یا اولویت سـیاسـتی تلقی شـود، آینده‌پژوهی نیز نمی‌تواند از مرزهای بروکراسی، گزارش‌نویسی یا سناریونویسی کلیشه‌ای فراتر رود.

مسئله‌اندیشی در جریان‌های رسـمی و نهادی کشـور، عمدتاً به این دلیل کم‌رنگ می‌شـود که بسـیاری از پروژه‌های موسـوم به آینده‌پژوهی از ابتدا با مأموریت اجرایی و دسـتاوردهای از پیش تعیین‌شـده آغاز می‌شوند و مسئله، به‌جای آنکه نقطه عزیمت اندیشه باشـد، به برچسبی برای توجیه همان دسـتاوردها تبدیل می‌شـود. در این مسـیر، غلبه نگاه ابزاری و نهادی باعث می‌شـود مسـئله به «داده اولیه» تقلیل یابد و پرسش‌های ریشه‌دار درباره معنا، تعارض‌ها، ارزش‌ها و زمینه اجتماعی کنار برود. همچنین، وقتی نگاه فناورانه بر تعریف مسـئله سـایه می‌اندازد، پیچیدگی‌های فرهنگی و گفتمانی مسـئله نادیده می‌ماند و مسـئله به موضـوعی قابل حل در چارچوب‌های خطی محدود می‌شـود. نتیجه این ترکیب آن اسـت که به‌جای شـکل‌گیری پرسـش اصـیل، فرایند به سـمت تولید سـناریو، روندها و ره‌نگاشـت می‌رود و پیوند زنده میان «مسـئله واقعی» و «اندیشـه درباره آینده» تضعیف می‌شود.

تحول در آینده‌پژوهی کشـور، نیازمند بازاندیشی جدی در تعریف مسئله اسـت؛ بازاندیشـی‌ای که مسـئله را نه امری بیرونی و از پیش‌تعریف‌شـده، بلکه پدیده‌ای سـاخت‌یافته، پویا، گفتمانی و چندلایه بداند. در چنین نگاهی، مسئله تنها چیزی نیست که باید حل شود، بلکه امری است که باید درباره آن اندیشید، گفت‌وگو کرد و در فرآیندی جمعی بازشناسی نمود.

عبور از تعریف رسـمی و تقلیل‌گرایانه مسـئله، گامی ضـروری برای گذار از آینده‌پژوهی برنامه‌محور به آینده‌پژوهی مسئله‌محور است. این گذار، بنیان تحول در درک ما از آینده، کنش ما نسبت به آن، و نقشی است که نهادها، پژوهشگران و جامعه در ساخت آن ایفا می‌کنند.

برای گسـترش آینده‌پژوهی مسـئله‌محور در کشـور، مجموعه‌ای از اقدامات راهبردی ضـروری است. نخست، باید در طراحی پروژه‌های آینده‌پژوهی، مرحله‌ی «تعریف و واکاوی مسئله» به‌عنوان یک گام مستقل، مفهومی و مشارکتی در نظر گرفته شـود و نه صـرفاً به‌عنوان ورودی اولیه تحلیل.

دوم، نهادهای سیاست‌گذار باید به‌جای شناسایی مشکلات اجرایی، به بازشناسی مسئله‌های اجتماعی، فرهنگی و ارزشی بپردازند.

سوم، لازم است در آموزش‌های دانشگاهی و برنامه‌های ملی، جایگاهی برای آموزش تفکر مسئله‌محور، تحلیل لایه‌ای و رویکردهای معنابنیاد به مسئله در نظر گرفته شود. چهارم، فرآیند تدوین سناریوها، نقشه‌های راه و چشم‌اندازها باید از پیروی صرف از اهداف نهادی عبور کرده و به بازتاب واقعی مسئله‌های زیربنایی جامعه نزدیک‌تر شود.

در نهایت، حمایت از پژوهش‌های بین‌رشته‌ای که مسئله را در تعامل با گفتمان‌ها، روایت‌ها و ساختارهای اجتماعی بررسی می‌کنند، بستر مناسبی برای ارتقای کیفیت آینده‌پژوهی در سطح ملی فراهم خواهد کرد.

نخستین توصیه به پژوهشگران آن است که در طراحی هر پژوهش آینده‌پژوهی، پیش از هرگونه انتخاب روش یا ترسیم سناریو، به شفاف‌سازی لایه‌های مفهومی، گفتمانی و ارزشی مسئله بپردازند. مسئله را باید نه به‌مثابه داده، بلکه به‌مثابه مسئله‌ای زاینده، چندلایه و تحول‌آفرین درک کرد. همچنین، بایسته است که پژوهش‌های آینده‌پژوهی با رویکردی انتقادی به تعریف‌های نهادی از مسئله بنگرند و امکان بازاندیشی در آن را برای مخاطب خود فراهم سازند.

برای سیاست‌گذاران نیز لازم است که تعریف مسئله را از سطح برنامه‌ریزی صرف به سطح تفسیر اجتماعی و فرهنگی ارتقا دهند. آینده‌پژوهی تنها زمانی می‌تواند به ابزاری مؤثر برای سیاست‌گذاری بدل شود که از دستورکارهای ایستا و رسمی فاصله بگیرد و بستری برای درک و تبیین عمیق مسئله‌های آینده‌ساز فراهم آورد. بر اساس نتایج این پژوهش و در پاسخ به آسیب‌های مفهومی، روشی و سیاستی مطرح‌شده، چارچوبی از پیشنهادهای کلان برای بازگرداندن مسئله به کانون آینده‌پژوهی تدوین شد که به‌صورت نظام‌مند در جدول ۲ آمده است.

جدول شماره ۲. پیشنهادهای کلان برای ارتقای آینده‌پژوهی مسئله‌محور در کشور

سطح اقدام	پیشنهاد راهبردی
مفهومی و نظری	صورت‌بندی چند لایه، گفتمانی و بومی از مسئله پیش از انتخاب روش آینده‌پژوهی
آموزشی و پژوهشی	گنجاندن رویکرد مسئله‌محور، تحیل لایه‌ای و تخیل آینده در آموزش‌های

سطح اقدام	پیشنهاد راهبردی
	دانشگاهی و برنامه‌های تحقیقاتی
نهادی و سیاست‌گذاری	ارتقای نهادهای تصمیم‌ساز از برنامه‌محوری به مسئله‌محوری و پرهیز از قالب‌های کلیشه‌ای در تعریف مسئله
فرهنگی و اجتماعی	گشودن فضای مشاکت عمومی در تعریف مسئله‌های آینده‌ساز از طریق گفت‌وگوی اجتماعی و تخیل جمعی
بین‌رشته‌ای و روشی	حمایت از پژوهش‌های تلفیقی که مسئله را در پیوند با معنا، روایت، قدرت و ساختار اجتماعی بررسی می‌کنند

فهرست منابع

Bishop, P., & Hines, A. (2012). Teaching about the Future. Palgrave Macmillan.

Dunne, A., & Raby, F. (2013). Speculative Everything: Design, Fiction, and Social Dreaming. Cambridge: MIT Press.

Lum, R. Y. (2022). 4F Futures Thinking Framework. Futures Platform White Paper.

Poli, R. (2017). Introducing Anticipation: A Guide to the Future. Springer.

Ramos, J. (2015). Linking Foresight and Action: Towards a Futures Action Research. Journal of Futures Studies, 20(1), 103–122.

Slaughter, R. A. (2004). Foresight Beyond Strategy: Social Initiatives for the 21st Century. Melbourne: Metafuture.

بدیعی خمسه فرد، سید محمد حسین و افضلی، علیرضا. (۱۴۰۴). اسلام و آینده‌پژوهی: مروری نظام‌مند بر مقالات فارسی آینده‌پژوهی اسلامی. فصلنامه آینده پژوهی انقلاب اسلامی، ۴(۶)، ۶۹–۱۰۵.

بل، وندل. (۱۳۹۱). مبانی آینده‌پژوهی (ترجمه مصطفی تقوی و محسن محقق). تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.

بیشاپ، پیتر، و هاینز، اندی. (۱۳۹۷). آموزش درباره آینده (ترجمه مسعود منزوی). تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.

رادمهر، محسن و سعادتی، حسن. (۱۴۰۴). سناریوهای جغرافیای مقاومت در برابر جغرافیای سلطه با الهام از رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی). فصلنامه آینده پژوهی انقلاب اسلامی، ۴(۶)، ۱۱–۳۶.

عنایت‌الله، سهیل. (۱۳۹۳). پرسش از آینده (ترجمه مسعود منزوی). تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.

میلر، رافائل. (۱۳۹۸). تحول آینده: پیش‌بینی در قرن بیست‌ویکم (ترجمه مسعود منزوی). تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.

ون‌در هایدن، کیس. (۱۳۹۱). سناریوها: هنر گفتگوی راهبردی (ترجمه مسعود منزوی). تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.